

آینده



تاریخ سیستانی دارالافتخار
تاریخ سیستانی دارالافتخار

اقتراحات

آب زمزم و آتش

بقلم آقای دشتی

آب و آتش با هم جمع نمی‌شود ولی عرفی معتقد است که جمع می‌شود. بلکه بالاتر، آب زمزم و آتش هندو را با هم قابل تلاقی و جمع میدانند و برای اثبات عقیده خود یک شعر هم گفته است :

«چنان بانیک وید سرکن که بعد از مردنت عرفی»
«مسلمات بززم شوید و هندو بسوزاند»

این شعر هم در مجله آینده طبع و یکی از موضوع های اقتراحات آب بود. معنی آن پر واضح است : انسان باید طوری رفتار کند و بدرجه ای ملایم و خا کثیر مزاج باشد که همه کس شخص را «آدم خوبی» بداند، حتی در نظر هند و مسلمان یکسان باشد. این شعر یکی از دستور های اخلاقی است که در قرون اخیر، در ایران خیلی شایع شده و از اصول و مبادی اخلاقی متوفین و دراویش است و گمان میکنم از سوقاتهای هندوستان باشد. حال باید دو مسئله را اول مورد بحث قرار داد : یکی اینکه آیا انسان میتواند طوری زندگانی کند که اشخاص متغایر، با مشربهای متباین، بانسان نیک بین باشند. دوم اینکه برفرضی هم که انسان بتواند اینطور باشد چه محسنات و مزایایی خواهد داشت ؟

۱ - آیا انسان میتواند طوری رفتار کند که همه با آدم خوب

باشند؟ - البته میتواند، مخصوصاً در محیط اجتماعی هندوستان و ایران کنونی. برای اینکه انسان اینطور باشد لازم است قدری بلغمی مزاج، در مشربها و مسلکها و معتقدات بی عقیده و بی تعصب باشد، از هیچ چیز متأثر نشود، همه چیزها برای او یکسان باشد، بدنی و امور دنیوی چندان با بستگی نداشته باشد، از کفتن دروغ هم پرهیزی نکند. بدیهی است وقتی انسان اینطور بیعلاقه و لاابالی و فارغ البال باشد کسی با او دشمنی نمیکند، زیرا تمام دشمنیها یا بر سر منافع و مصالح شخصی است، یا بر سر منافع نوعی. وقتی انسان، نه بمصالح شخصی و نه بمصالح نوعی پای بند نبود بالطبع مابین او و سایرین تغایر و مخالفتی موجود نخواهد بود. اما برای اینکه علاوه بر نداشتن دشمنی، اشخاص متباین با عقاید و مشارب متباین، انسان را دوست بدارند، بحدیکه بعد از مرگ «مسلمان بخواند با آب زمزم جسد او را غسل دهد و هندو هم بخواند پیکر او را طعمه آتش مقدس کند» یعنی هر دو طائفه او را از خود بدانند و بخوانند رسوم و تشریفات مذهبی خود را نسبت به جنازه اش مجری دارند، غیر از صفات مذکوره و در فوق چیزهای دیگری هم لازم دارد. لازم است صفات مزبوره قدری مجامله و مدهانه و نفاق هم ضمیمه کند. در اینصورت بدیهی است که «هر کسی از ظن خود یار او میشود»!

۲ - فوائد این طور زندگانی کردن چیست؟ - در ایران فوائد بیشمار دارد: انسان در هر محفل و مجلسی راه دارد، کسی بانسان کار ندارد و در اینصورت انسان محتاج نیست بنجود زحمت داده در صدد مدافعه برآید؛ همه کس بنظر احترام بانسان نگاه میکند، دیگر انسان لازم نیست برای جلب احترام عامه زحمتی بکشد یا خیراتی کند یا فوائدی بمردم برساند؛ بدون زحمت و در دسر مصدرکارهای مهم میشود، زیرا هر دسته‌ای او را بیطرف میدانند و تصدی او را ترجیح میدهند بر تصدی یکی از افراد بارتی مخالف. علاوه بر همه اینها انسان «آدم خوب» معرفی میشود؛ همه کس او را بحکمیت و قضاوت قبول دارد، حرف او و رای او بر همه آراء تفوق پیدا میکند، حیثیت و شان او در جامعه

غیر قابل تماس و مصادمه خواهد شد. اگر باور ندارید به تاریخ قرون اخیر ایران مراجعه نمائید و به بینید چقدر «آدمهای خوب» فقط برای اینکه «آدم خوبی» بودند بکارهای مهم رسیدند. آن وسیله، اینهم فوائد، شعر شاعر هم دلیل صحت این طرز سلوک است؛ دیگر برای زندگانی چه دستوری بهتر از این می‌خواهید!



راستی شما تصور میکنید علت انحطاط ایران غیر از شیوع اینگونه افکار مسموم قلندر مآبی چیز دیگر هست؟ شیوع اینگونه تعالیم آلوده به ضعف در میان ملتی علامت انحطاط اخلاق، رواج نفاق و دروغ، تعمیم ضعف و جبن، محو فضیلت اعتماد بر نفس و صراحت اخلاق، سستی اعصاب و ایمان، رخوت قوه مقاومت، ازین رقتن تعصب و حمیت و بالاخره بی اهمیت بودن تمام مسائل حیاتی و بازیچه شدن تمام مبادی و تعالیم مقدسه است. دریک ملت جوان و زنده که هنوز اعصاب او را دود بنک و تریاک احاطه نکرده است این گونه تعالیم مسخره و شایسته استهزا و تحقیر است زیرا افراد آن متکی به نفس هستند، درمقابل هر عقیده ای سر تسلیم فرود آورند نمیتوانند عقاید مخالف را با خون سردی قبول و به پذیرند، ازگفتن دروغ و مجامله عار دارند، مداهنه و تملق با اخلاق آنها راه ندارد؛ لذا صراحت اخلاق و لهجه، قوت ایمان و عقیده در میان آنها تعمیم دارد، حتی تهدید مرگ و اضمحلال هم نمیتواند آنها را از عقیده خود منصرف نموده و ازگفتن کلمه حق بازدارد. روم در زمان جمهوریت، یعنی آنوقتیکه هنوز استبداد امثال نرون و کالیکولا نفوس را بعبودیت و رقیبت و بالنتیجه بصفت مداهنه و تملق عادت نداده بود و عرب صدر اسلام، یعنی آنوقتیکه هنوز فضایل بداوت از نفوس آنها محو نشده و تعالیم اسلام بقوت و قدرت تمام بر روح آنها مستولی بود بهترین نمونه این ملکات فاضله هستند. امروز هم اگر کسی بخواهد با تعالیم مرحوم عرفی در آلمان یا انگلیس زندگانی کند، موهون، سرشکسته، بی اعتبار، غیر قابل اعتماد و بالاخره مفلوک خواهد بود، برای اینکه محیط عمل و سعی آنجا اجازه نمیدهد انسان بدرجه ای «خوب» باشد، یعنی بدرجه ای بی مسلک، بی عقیده،

لا قید و لا ابالی ، درویش و قلندر ، منافق و چند رو باشد که تمام احزاب
 اورا دوست بدارند : هم کونینسم ، هم کاپیتالیزم ، هم دیموکراسی ، هم منارشی
 و هم اریستوکراسی اورا به پسندد . در عرف محیط های سعی و عمل این
 سنخ اشخاص ، لش و بی تعصب و بی مسلک نامیده میشوند .
 اتصاف باینگونه اخلاقی که مرحوم عرفی در شعر خود آورده
 اند برای جامعه غیر از ضرر چیزی ندارد . زیرا يك مسلمان واقعی
 نمیتواند هندو باشد همچنانیکه هندوی حقیقی نمیتواند مسلمان باشد ؛
 پس برای اینکه انسان هم بدرجه ای طرف توجه مسلمانان باشد که مسلمانان
 نخواهند نقش اورا باب زمزم بشویند و هم بدرجه ای طرف توجه و تقدیس
 هندو ها باشد که نخواهند آئین مذهبی خود را در باره وی مجری دارند ،
 باید در نفاق و دروغ گوئی مهارتی بسزا داشته باشد . انسان که بایک
 در میدان زندگانی کار کند و برای کسب تمول یا افتخار سعی
 نماید ، بالطبع مواجه با مزاحمت سایرین خواهد شد . در مزاحمت و
 کشمکش ، قند و نبات بخش نمیکند . پس ناچار مورد بغض و کینه با
 حسادت خواهد شد و بالنتیجه انسان نمیتواند بمذاق همه خوشایند باشد .
 انسان لابد معتقدات دینی و سیاسی دارد ، و بالطبع باید در مقابل يك
 دسته از مبادی اذعان نماید و باید نسبت بمعتقدات و مبادی خود مؤمن
 و متعصب باشد ؛ در اینصورت ممکن نیست در نظر مخالفین عقیده و مبادی
 خود طوری جلوه کند که او را تقدیس کنند . پس مصداق شعر عرفی
 از لحاظ اجتماع وجود پیدا نخواهد کرد ، مگر آنکه شخص همانطوری باشد
 که در فوق ذکر کردید . ممکن است بگویند غرض عرفی این نبوده است که انسان
 لش و قلند و بی عقیده و خاکشیر مزاج باشد ؛ بلکه غرضش این بوده است
 که با همه مردم مماشاة کند ، بکسی اذیتی و آزاری نرساند ، نسبت به
 مخالفین عقیده خود رؤف باشد ، مزاحمت و مصادمه سایرین را به برد باری
 تلقی کند ، و خلاصه شخص نیکنفسی باشد . . . الخ . اولاً نیک و بد
 نباید در دنیا یکسان باشد یعنی نباید بطور مساوی « بانیك و بد

سر کند، که هم نیکان و هم بدانان از آدم راضی باشند. عقل و شرع و منطق حکم میکنند که بد و خوب مساوی نیستند و نباید آنها را بیک چشم نگاه کرد. سیاست و نظام اجتماعی و اصول تقوی حکم میکنند بد را باید مجازات کرد بدی را باید با سخت ترین عقوبتی مواجه ساخت، بد را باید محو کرد، و تنبیه نمود تا اخلاق جامعه محفوظ بماند و قیمت خوبی ظاهر شود. کمترین مجازات بدان اینست که نباید آنها را بچشم نیکان نگاه کرد. فرضاً کسی از جهت اخلاقی نخواهد بدی را به بدی مکافات دهد و عفو و اغماض را به پسندد دیگر نباید بد را مثل خوب بداند، اقلأً نباید با او مثل نیکان رفتار کند و الا بخوبی و حسن اخلاق و مبادی فاضله و ملکات عالیه صدمه زده است. ثانیاً تشبیه بیک عقیده ای لازم نیست که انسان مخالفین خود را مثل کاتولیک های قرون وسطی در شکنجه و عذاب بیندازد و اگر کسی نسبت بعقیده دینی یا سیاسی خود متشبث و متعصب باشد مستلزم این نخواهد بود که بسایرین سبب و لعن یا اذیت و آزار برساند؛ ولی در اینصورت هم انسان مورد تقدیس مخالفین عقیدتی خود واقع نخواهد شد. یعنی اگر انسان مسلمان حقیقی باشد و نسبت باصول دینان خود متعصب باشد، هرگز هندو، باو ایمان نخواهد آورد؛ اگر هم هندوئی مثلاً بواسطه احسان یا مساعدت، مسلمان مزبور را دوست بدارد دیگر رسوم مذهبی خود را در باره او نمیخواهد مجرا کند، مگر وقتی که معتقد باشد این شخص هندو بوده است و هندوه جلوه کردن در نظر هندو و مسلمان جلوه کردن در نظر مسلمان محتاج بیک مهارت حیرت انگیزی است در تفاق و بی مسلکی

مگر اینکه آقایان عرفان مسلک، شعر « مذهب عاشق ز مذهب ها جداست » مولوی را قرائت نمود و وارد تحقیقات عرفانی و اصول عقاید عرفاء شوند البته در اینصورت از بحث ما خارج است و ما فقط شعرا را از لحاظ مباحث اجتماعی نگاه میکنیم ۱۷. بان ۱۳۰۴ ع. دشتی